

آیت الله سید محمد حسن الهی

به شهرت برادر نمی‌رسید، ولی گویا در علم و دانش و فضیلت، قرین او بود. چند سال از برادرش (علامه طباطبایی) کوچک‌تر بود، ولی همیشه همراه هم بودند. در سال ۱۳۰۴ ش. با هم به نجف آمدند و از محضر بزرگان آن زمان بهره‌ها بردند. سید محمد حسن در محفل عرفانی حضرت آیت‌الله سید علی قاضی قدس سره نیز حضور یافت. میزان محبت بین این استاد و شاگرد، در نامه‌هایی که مرحوم آیت‌الله قاضی برای ایشان نوشته، پیداست.

آیت‌الله الهی، یکی از دوستان و همراهان حضرت آیت‌الله بهجت قدس سره نیز به‌شمار می‌رفت. وقتی که آیت‌الله بهجت در سنین نوجوانی بود و در کربلا تحصیل می‌کرد، آیت‌الله الهی ایشان را با حضرت آیت‌الله قاضی آشنا کرد و سبب راه‌یابی ایشان به جلسات حضرت آیت‌الله قاضی شد. مرحوم قاضی قدس سره در یکی از نامه‌هایی که برای آیت‌الله الهی می‌نویسد، از پیشرفت سلوکی آیت‌الله بهجت برای او می‌گوید و می‌نویسد: «شیخ محمد تقی گیلانی، سالم [است] و ترقیات فوق‌العاده نموده است».

آیت‌الله الهی پس از ده سال اقامت در نجف اشرف، چنان‌که خود گفته بود، از تحصیل بی‌نیاز می‌شود و به سبب شدت فقر به همراه برادرش، علامه طباطبایی، به شهر تبریز بازمی‌گردد. اما پس از مدتی برادر بزرگ‌تر به قم می‌آید و رفته‌رفته علم و دانشش بر همگان آشکار می‌شود و به شهرت می‌رسد، ولی سید محمد حسن همچنان در تبریز می‌ماند و در گمنامی به سر می‌برد. آیت‌الله الهی در آنجا جلسات تدریس فلسفه داشت و علاوه بر تدریس، کشاورزی هم می‌کرد.

حضرت آیت‌الله الهی به انواع مکارم اخلاق آراسته بود. در مهربانی به حدی بود که همسرش گفته بود: «فکر نمی‌کنم حتی یک مورچه از دست ایشان ناراحت شده باشد». آن قدر متواضع بود که شاگردان و طلبه‌های جوان را خجالت‌زده می‌کرد و با وجود سن بالا و عظمت علمی، آنان را تا در خانه بدرقه می‌نمود.

صاحب کراماتی بود که برای نزدیکانش نیز آشکار نبود و تنها دوستان طریق از آن باخبر بودند. یکی از مسائلی که درباره ایشان نقل شده، ارتباط با استادش، حضرت آیت الله سید علی قاضی قدس سره است که پس از مرگ ایشان هم ادامه داشته. از یکی از شاگردان برجسته ایشان نقل است که زمانی از خانواده خود رنجیده خاطر می‌گردد و با آن‌ها تندی می‌کند. اما پس از آن، از رفتار خویش پشیمان می‌شود؛ لذا بی تاب شده، طاقت ماندن در شهر خود را از دست می‌دهد و روانه تبریز می‌شود. در آنجا به خدمت استادش، حضرت آیت الله الهی می‌رود. ایشان بدون اینکه از ماجرا خبر داشته باشد، به شاگرد خود می‌گوید: «شما از من خواسته بودید که از آقای قاضی بخواهم لطف و عنایتی در حق شما داشته باشد، ولی ایشان از شما ناراحت و ناراضی هستند و می‌فرمایند: کسی که بخواهد در این راه قدم بردارد چگونه به خود اجازه می‌دهد که اهل و عیال و اطفال را از خود برنجانند؟!».

او هدف را همیشه رسیدن به خداوند متعال می‌دانست. در تمام زندگانی اش عمل به وظیفه می‌کرد و می‌گفت: «ما طلبی از خدا نداریم. عمل به بندگی می‌کنیم. خواجه هم خود رسم بنده پروری می‌داند». قدر لحظه لحظه های زندگانی را می‌دانست و می‌کوشید از آنها بهترین استفاده را برای رسیدن به خداوند متعال ببرد.

آیت الله الهی در سال ۱۳۴۶ به قم هجرت نمود و در آنجا به تدریس فلسفه پرداخت. پس از مدتی کوتاه، محفل درس ایشان رونق پیدا کرد و طلاب مستعد در درس او حضور یافتند، ولی به سبب بیماری قلبی ناچار به بازگشت به تبریز شد. پس از بازگشت، زندگانی پربرکتش چندان ادامه نیافت و در چهارم تیر ۱۳۴۷ به سرای باقی شتافت. پیکر مطهرش را به قم آوردند و در قبرستان ابو حسین (قبرستان نو) به خاک سپردند.